



ارزش واقعی صبر و سایر عبادتها

آیت الله جوادی آملی

نکنم چه کنم!، صبرش اساسی ندارد زیرا این صبر برای رضای خدا نیست. ولی اگر کسی صبر کرد به عنوان اینکه خداوند ما را آزموده و در این کار حکمتی است و بسیاری از مزایای کار را من نمی دانم، پس چون مولای من به من دستور داده که تحمل کنم، من تحمل می کنم و می گویم «صبراً علی بلاتک» یا «صبراً علی طاعتک» یا «صبراً عن معصیتک»، این صبر لوجه الله است و ارزش دارد و آن همه مقامات برای او بیان شده است. پس اگر منطق صابر این باشد که در کف شیر تر چاره جز صبر نیست، این صبر معدوم و ستایش شده ای نمی باشد زیرا صبر آن است که انسان خود را در معرض آزمون الهی بداند و بگوید: خدایا! این کار را برای رضای تو تحمل می کنم این صبر لوجه الله است و وجهه الله ماندنی است و هر چه لوجه الله باشد باقی است؛ پس عظمت صبر می ماند و ارزشش والا است.

عبادت آزاد مردان
در پایان بحث صبر، این کلمه قصار حضرت امیر علیه السلام را ملاحظه فرمائید که حضرت می فرماید: «ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله بأعظم أجراً ممن قدر فعقت، لکاد العقیف ان یکون ملکاً من الملائکة»^۳ - آن کسی که مجاهد بود و در راه خدا به شهادت رسید اجرش بالاتر از صبر کسی نیست که گرفتار گناهی شد و قادر بود تجاوز کند ولی برای خدا عفت خود را نگهداشت زیرا انسان عقیف در حد یک فرشته است. عفت انسان را به سرحد فرشته شدن می رساند. این عفت به همان آزادگی منتهی می شود که امام ششم علیه السلام صبر را به آن برمی گرداند و در بحث گذشته بررسی شد. انسان آزاده آلوده نمی شود زیرا عفت را برای خدا دوست دارد. انسان آزاده به فکر ترس از جهنم یا شوق بهشت نیست، بلکه فقط به شکرانه نعمتهای الهی و برای کسب رضایت خداوند و چون خدا را دوست دارد عبادت

«والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وأنفقوا مما رزقناهم سراً وعلانية ویدرون بالحسنة السبئة، أولئک لهم عقی الدار».

(سوره رعد- آیه ۲۴)

وجه الله، ارزش حقیقی
در توصیف اولوالالباب و بیان سیره عملی آنها، قرآن کریم به هشت صفت اشاره فرموده که در بین این هشت صفت، صبر خصوصیتی داشت که بیشتر مورد بحث قرار گرفت. ارزش صبر به آن هدف و علت غائی صبر است. در این کریمه فرمود: آنها که برای وجهه الله صبر می کنند جزء اولوالالباب اند؛ زیرا گاهی ممکن است که صبر برای علتها و انگیزه های دیگری باشد. به عنوان نمونه:

- ۱- گاهی ممکن است که صبر برای این باشد که انسان به عنوان مرد تاریخ، معدوم دیگران شود.
- ۲- گاهی صبر برای آن است که انسان از مذمت و بدگویی دیگران رها شود.

۳- گاهی برای آن است که از شصانت و سرور و نشاط دشمن رهائی پیدا کند که دشمن خوشحال نگردد.

۴- و گاهی صبر برای آن است که انسان نزد خود چنین تحلیل می کند که: اگر صبر نکنم چه کنم!

در کف شیر تر خونخواه ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای هیچکدام از این اقسام چهارگانه صبر ارزشی ندارد که صابریه عنوان «لیب» معرفی گردد، زیرا همه اینها برای غیر خدا است و هر چه برای غیر خدا باشد هالک است «کل شیء هالک الا وجهه» اگر انسان کاری را برای هدفی می کند که آن هدف هم اکنون هالک است، پس صبر او بی اثر است.

بنابراین، اگر کسی صبر کرد که اسمش در تاریخ بماند یا برای اینکه ملامت نشود یا دشمن خوشحال نشود، یا تحلیل کرد که اگر صبر

می کند، هر چند خداوند همه نعمتها را به او عطا می فرماید. اینجا است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«ان قوماً عبدوا الله رغبة ففلسك عبادة النجار وان قوماً عبدوا الله رهبة ففلسك عبادة العبيد وان قوماً عبدوا الله شكراً (حجاً) ففلسك عبادة الأحرار»^۱ - گروهی به شوق بهشت خدا را عبادت می کنند، این عبادت سوداگران است و گروهی از ترس جهنم عبادت می کنند، این عبادت بردگان است و گروهی خدا را به شکرانه نعمتهایش یا برای تقرب جستن به او عبادت و پرستش می کنند، این عبادت آزادگان است.

تحمل رنج یا احساس نکردن آن

بنابراین، کسی به مقامات بالای صبر می رسد که هدف و انگیزه اش «وجه الله» باشد. آری، عالی ترین صبر آن است که شخص صابر، مولای خود را در آن صبر کردن ببیند و محو جمال او شود و شکر کند. آن لحظه آخر که حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه عرض می کند: «الهی صبراً علی بلائک» نه اینکه من درد و مصیبت را تحمل می کنم زیرا او همه اندیشه ها و افکار و احساس خود را برای خدا فروخته است، او نه تنها بدن را فروخته که نفسش را نیز فروخته است، اگر کسی خود را برای خدا فروخت، اگر خدای سبحان به او دستور داد که بدن تو باید قطعه قطعه شود، او هرگز متأثر و متألم نمی شود زیرا اینجا دیگر سخن از فروختن بدن به خدا نیست بلکه سخن از فروش نفس است و اینجا دیگر او نیست که تصمیم می گیرد بلکه تصمیم گیرنده خدا است؛ پس او دیگر رنج نمی برد که تحمل کند زیرا در جمال الهی محو شده و خودی را نمی بیند که احساس رنج و المی داشته باشد «ومن التاس من یشري نفسه ابتغاء مرضات الله»^۲.

حضرت امیر علیه السلام که در جایگاه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خوابید تا حضرت به سلامت به مقصد برسد، او جانش را به خدای سبحان فروخت و چیز خدا چیزی را نمی دید، اینجا بود که آیه نازل شد. انسانی که جانش را فروخت، او دیگر فکر سختی و رنج نمی کند که تحمل کند، او تنها «مرضات الله» را در نظر گرفته است و می پسندد آنچه را جانان پسندد؛ پس اگر خداوند اراده کرده باشد که بدنش قطعه قطعه شود، او متألم و متأثر نمی شود تا بخواهد تحمل کند! آن کسی که رنج را تحمل می کند معلوم می شود خودش خواسته ای دارد و هنوز صفحه نفس را به خدا فروخته است. پس عالی ترین درجه صبر این است که انسان احساس رنج نکند نه اینکه رنج را تحمل کند. و اینجا است که اجر صبر از اجر شهادت هزار شهید، بالاتر است؛ البته صبرهای دیگر نیز فضیلت و اجر دارند، پس اگر کسی از ترس جهنم یا به شوق بهشت صبر کرد و عبادت کرد، او نیز فضیلت دارد

ولی درجه عالی نیست.

انفاق در راه خدا

یکی از مسائل برجسته اولوالالباب، مسئله انفاق است که در مرتبه اول باید از آنچه خدا به او داده است باشد در مرتبه دوم بهترین آنچه خداوند او را روزی کرده است باشد. می فرماید: «وانفقوا مما رزقناهم»، پس اگر انسان مالی را از راه حرام بدست آورد، آن مال حرام روزی او نیست و مسما رزقه الله نیست و اگر آن مال حرام را انفاق کند، جزه اولوالالباب نخواهد بود برای اینکه باید رزق خدا را انفاق کند نه مال حرام را و اصلاً مالی را که انسان از راه حرام تحصیل کرده است، صدقات واجبه هم به آن تعلق نمی گیرد، البته اگر مال حلال مخلوط به حرام باشد، چون مال حلال در آن هست، لذا خمس و زکات به آن تعلق می گیرد.

پس مال حرام را نمی شود روزی دانست زیرا رزق آن است که به رازق انساب داشته باشد «ان الله هو الرزاق»^۳ پس اگر کسی مال حرامی را بدست آورد و در راه خیر صرف کرد، آن انفاق ممدوح نیست که از اوصاف اولوالالباب به حساب آید.

نکته دیگر این است که خدای سبحان برای تشویق به انفاق می فرماید: آنچه که می دهید مال ما است، ما به شما داده ایم. در مسائل اقتصادی وقتی روابط بندگانه را با هم مقایسه می کند، می فرماید: هر کسی هر چه را فراهم کرده، شرعاً مالک است و نمی توان در ملک او تصرف کرد «لانا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل»^۴ این روابط اقتصادی است که بندگانه خدا بین خودشان دارند که هر کسی هر چیزی را از راه حلال فراهم کرده مال خود او است. اما در مسئله مالی - نه اقتصادی - وقتی روابط بندگانه را با خدا می سنجد می فرماید: «وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ»^۵ خداوند شما را خلیفه و جانشین خود در این اموال قرار داده که این اموال را در راه هائی که خود دستور می دهد، انفاق کنید. پس انسان نمی تواند در برابر خداوند بگوید: من مالک هستم! مسئله غصب و بقیه مسائل فقهی تماماً نسبت به مقایسه ملکیت بین افراد است، او وقتی در برابر خدا رسید نمی تواند بگوید من مالک هستم و نمی دهم! می فرماید: «وانتوهم من مال الله الذی آتاکم»^۶ - و از آن اموال خداوند که به شما داده است، به آنها بدهید.

«وانفقوا مما رزقناکم»^۷ - و انفاق کنید از آنچه به شما روزی

دادیم.

بنابراین، چنین نتیجه می گیریم که:

۱ - انسان باید مال حلال را انفاق بکند.

۲- باید بداند که مال خدا را در راه خدا دارد می دهد.

۳- روزی تنها مربوط به مال نیست، بلکه هر نعمتی که خدای سبحان به انسان داده است، رزق است و برای او زکات است و در نتیجه باید انفاق کند. در روایت آمده است که: «لکل شیء زکاة» - برای هر چیزی زکاتی است و زکات مال را در انفاق می داند، اما مثلاً زکات شجاعت را، جهاد در راه خدا و زکات جمال را عفت معرفی می کند.

پس اگر کسی از آن روزی که خداوند به او عطا فرموده، در راه خدا انفاق کند، قدمهای اولیه را دارد طی می کند. در قدمهای بعدی قرآن می فرماید: «انفقوا من طيبات ما كسبتم»^{۱۱} - از بهترین چیزهایی که از دسترنج خود تهیه کرده اید، در راه خدا انفاق کنید. یعنی حال که شما می خواهید، به مقام والایی برسید باید از بهترین بخش دسترنج خودتان انفاق کنید تا به مقام ابرار نائل گردید «لن ننالوا البرّ حتى ننفقوا ما نحبتون»^{۱۲} هرگز به مقام ابرار نمی رسید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق نمائید. البته گاهی مصلحت اقتضا می کند که انسان علنی و آشکار انفاق کند تا دیگران تشویق شوند و گاهی برای حفظ آبروی گیرنده، مصلحت در آن است که مخفیانه و «سراً» انفاق کند. لذا فرموده: «وانفقوا مما رزقناهم سراً وعلانية».

در روایت آمده است که حضرت امیر سلام الله علیه چهار درهم داشت، یکی را شب، یکی را روز، یکی را مخفیانه و یکی را آشکار در راه خدا داد، این آیه نازل شد: «الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانية، فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون»^{۱۳} آنان که اموال خود را در شب و روز، نهان و آشکار انفاق می کنند، پاداش نیکو نزد پروردگارش دارند و هرگز خوف و اندوهی به آنان نمی رسد.

دفع بدی با نیکی

آخرین وصف اولوالالباب این است که اولاً آنها بد نمی کنند و اگر هم بد کردند فوراً بدی را جبران می کنند. پس اگر خودشان سیئه ای را مرتکب شدند، آن سیئه را با حسنه دفع می کنند و اگر دیگری نسبت به آنها سیئه ای مرتکب بشود، با بزرگواری و گذشت و عفو و احسان آن را حل می کنند و نمی گذارند سیئه در جامعه بماند. یعنی اینطور نیست که اولوالالباب بگذارند سیئه ای در جامعه بماند و دفع نشود بلکه اگر کسی نسبت به آنها کار بدی انجام دهد، با امر به معروف و نهی از منکر و با رعایت بهترین روش ها، آن سیئه را دفع می کنند.

امام ششم علیه السلام می فرماید: «صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا وتقاوت اذا تباعدوا»^{۱۴} - آن صدقه ای که خدا دوست دارد این است که اگر جامعه فاسد شد، انسان قیام کند و آن را

اصلاح نماید و اگر مردم از یکدیگر جدا شدند، انسان بین آنها پیوند ایجاد نماید. این صدقه ای است که محبوب خداوند است و لذا خود آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «لأن أصل بین اثنين، أحبّ الی من أن یتصدق بدينارین»^{۱۵} - اگر بین دو نفر اصلاح نمایم، برای من ارزنده تر است از اینکه دو دینار طلا در راه خدا انفاق نمایم.

پس اولوالالباب نمی گذارند که سیئه در امت اسلامی شیوع پیدا کند و با بهترین روش ها جلوی بدی ها را می گیرند. خداوند درباره آنها می فرماید: «اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا ویدرون بالحسنة التیة وعمارزقناهم ینفقون»^{۱۶} آنان دوبار پاداش خود را دریافت می دارند زیرا صبر کردند و سیئه را با حسنه و نیکی دفع می کنند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند.

و همانطور که در بحث گذشته بررسی کردیم، کسی می تواند بدی را بخوبی دفع کند که به مقام صبر رسیده باشد. انسان صابر است که با بزرگواری و حریت و آزاد منشی که دارد بدی را با خوبی دفع می نماید.

در نتیجه معلوم می شود که انسان صابر:

۱- بدی خود را با توبه و انابه دفع می کند.

۲- بدی دیگران را نسبت به خودش، با کرامت و بزرگمنشی و گذشت، دفع می کند.

۳- بدی دیگران را نسبت به خودشان، خیرخواهانه و با اصلاح، حل می کند این دفع بدی به احسن وجه، جزه مقام صابران و اوصاف کسانی است که اولوالالباب اند و دارای حظی عظیم و بهره ای بزرگ نزد خداوند می باشند.

ادامه دارد

۱- سوره قصص - آیه ۸۸.

۲- در آیه آمده است که: «کل شیء هالک» نه اینکه «سهلک» یعنی هم اکنون هالک است ولی در روز قیامت معلوم می شود که همه ازین رفته اند. «هالک» مشتق است و استعمال مشتق در «من قضی» محل اختلاف است که حقیقت است یا مجاز ولی در «ما پائی» همه میگویند مجاز است، بدون قرینه هم که نمی شود در «ما پائی» استعمال کرد. پس «کل شیء هالک» یعنی غیر از وجه الله همه چیز هم اکنون هالک است ولی حالا نمی فهمند و در قیامت خواهند فهمید که اینها هالک بوده اند.

۳- نهج البلاغه - قصارالحکم ۱۶۶ یا ۱۷۴.
۴- قصارالحکم - نهج البلاغه - ۲۲۹.
۵- سوره بقره - آیه ۲۰۷.
۶- سوره ذاریات - آیه ۵۸.
۷- سوره نساء - آیه ۲۹.
۸- سوره حدید - آیه ۷.
۹- سوره نور - آیه ۳۳.
۱۰- سوره منافقون - آیه ۱۰.
۱۱- سوره بقره - آیه ۲۶۷.
۱۲- سوره آل عمران - آیه ۹۳.
۱۳- سوره بقره - آیه ۲۷۴.
۱۴- کافی - ج ۲ - ص ۲۰۹.
۱۵- کافی - ج ۲ - ص ۲۰۹.
۱۶- سوره قصص - آیه ۵۴.